**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**شصت و پنجم\_11 اسفند 1397**

از مجموع فرمایشات مرحوم آقای صدر استفاده می شود که ایشان به سه بیان می­خواهد به روایات مراجعه کند برای اثبات حجیت خبر واحد، گاهی می­فرماید این بیان همان فرمایش مرحوم آخوند است، در تواتر اجمالی روایات، از اوائل بحث این مطلب استفاده می­شود که از این راه میخواهد وارد شود، در اواسط بحث لحن عوض می شود، می فرماید این را اگر هم تواتر ندانیم، این روایت مطرح شده از محمد بن اسحاق، این اطمینان آور است سنداً و متناً. و لو اسمش را اصلا تواتر هم نگذارید، در اواخر بحث باز برخی عبارات دارد که میخواهد بگوید این روایات، امضاء سیره عقلا است و سیره متشرعه در رجوع به خبر واحد، دقیق معلوم نیست ایشان به این روایات که مراجعه می­کند به چه منظور است؟

به هر حال آن­چه که فعلا عرض ماست این است که ما قبول داریم که روایاتی داریم مثل همان روایت احمد بن اسحاق که مربوط به ارجاع است، منتها تمام روایات را که مربوط به ارجاع است اگر ملاحظه کنید و نیز تحلیل ثبوتی مطلب را بکنید، ثبوتاً چهار نوع ارجاع داریم:

1. ارجاع همه مردم عامی و عالم، فقیه و غیر فقیه به نماینده خود، در امور اجتماعی، در وقایع مهمی ک هبرای شیع هرد منطقه ایی رخ می­دهد، در سوالت و جواب هایی که باید به محضر خود امام برسد و امام جواب دهد و ما دسترسی به امام نداریم، در ارجاع به نماینده، عنصر روایت گری هست اما غیر از آن هم نماینده امام کسی است که امور را کالامام حل می کند نه فقط روایتگری می کند. این جا آن تعبیر ثقتی، المامون فی الدین و الدنیا، جا پیدا می­کند، یکی این­که این آدم اگر آمد گفت امام به من دستور داده است به من فرمان داده است که این را به تو بگویم، دوم هم خیانت کار در اعمال و اعراض مردم نباشد، نه خیانت در گفتار و نه خیانت در رفتار، این برای همه هست، چه فقیه مراجعه کند و چه عامی مراجعه کند، این بحث ما نیست و از بحث ما خارج است،
2. دوم رجوع عامی به یک متخصص فن در فقه، که البته در این جا هم باز او روایتگری می کند اما همه کارش روایت گری نیست، تجزیه و تحلیل می کند، ما حصل برداشت های خودش را به عامی ارائه می­دهد و لو روایات باشد، اما می آید 30 تا 40 روایت را می بیند، دو روایت را انتخاب می کند، اما این فقط نقل روایت نیست، تجزیه و تحلیل کرده است ولو مثل نهایة شیخ هم باشد که متن روایت است منتها شخ نیامده است هر روایتی را بیاورد، رفته دیده اجتهاد کرده، آورده ارائه داده است.
3. ارجاع بعضی از فقها است به من هو افقه؛ مثل ارجاع ابن ابی یعفور به محمد بن مسلم که طبیعتا روایات بیشتری از امام بلد بوده است و تجزیه و تحلیلش از روایات بیشتر از جناب ابن ابی یعفور بوده است، این مثل ارجاع یک دکتر متخصص است به یک فوق تخصص که روایت هم برایش نقل می کند، این جا سمعا و طاعا نیست، چه بسا این پزشک متخصص که خودش سراغ فوق متخصص رفته با او بحث هم بکند ولی می گوید اطلاعات او بیشتر است، تعبدا حرفش را نمیپذیرد، روایت را بخواند، ببینم دلالت دارد یا ندارد، هرگز ابن ابی یعفور کسی نیست که نظر اجتهادی محمد بن مسلم را باید تعبدا بخواهد بپذیرد. طبیعتا در این جا تا ابن ابی یعفور اطمینان پیدا نکند حرف محمد بن مسلم را قبول نمی کند، بله ممکن است از ان جهت که افقه است برایش زودتر اطمینان پیدا کند، ولی بدون اطمینان و تعبدا حرفش را قبول نمی کند.
4. رجوع فقیه است به راوی، مراجعه کننده فقیه است و مراجعه شونده راوی است اعم از ان که خودش هم فقیه باشد یا نباشد، اینجاست که فقط و فقط ثقه بودن کارکرد دارد، آقایان این را می گویند که اگر خبر دهنده ثقه بود، حرفش را بپذیر، یعنی فقیه نیاز به سنجش ندارد؟ کجا شما یک روایت برای من بیاورید که بگوید از یک ثقه ایی نه جنبه نماینده ایی باشد و نه جنبه تقلید باشد و نه جنبه رجوع افقه به فقیه باشد بگوید حرفش را بپذیر، حتی اگر اطمینان شخصی پیدا نکردی، ما که بین روایات چنین چیزی را ندیدیم.

مرحوم آقای صدر ص 422 قرائنی را می شمرد که این قرائن اصلا جلوی اطمینان شخصی را میگیرد ولی در عین حال خبر واحد باید حجت باشد:

1. یک خبر داریم این خبر واحد خاص معارضه کرده است با یک عموم قطعی السند و واضح الدلالة، اینجا باید عام را تخصیص بزنیم.
2. عکس این، یک خبری داریم دلالت بر یک عمومی دارد، مخصصات قطعی السند دارد، این جا نسبت به صدور آن عام ظنی چه بسا اطمینان شخصی نداری ولی باید آن را به عنوان عام بپذیری.
3. دو خبر متعارض، که باید این ترجیحات درش داده شود، این معلوم می کند هر دو روایت را این ها صادر می دانستند، در حالی که اگر ما باشیم و خودمان اطمینان شخصی به صدور دو روایت پیدا نمی کنیم، ولی تو اطمینان شخصی را ملاک قرار نده.
4. یک روایت داریم خبر ثقه است، یک روایت داریم خبر ثقه نیست ولی یقین به دروغش هم نداریم، حد اقل کار این روایت ضعیف این است که اطمینان شخصی ما به خبر ثقه را از بین می برد، ولی تو و لو اطمینان شخصی نداری باید به خبر ثقه عمل کنی.
5. می گویید خبر واحد ثقه است چه آنی که در کتاب است چه آنی که همان وقت نوشته شده است و چه آنی که بعدا به نگارش در آمده است، ولی فرقی نمی کند یعنی و لو احتمالاتی هم می دهی در ان جاهایی که بعدا می نویسدش، و اطمینان شخصی نداری باید بهش عمل کنی.
6. ما راویانی داریم که شغلشان خرید و فروش عبد است، در مورد خرید و فروش عبد، روایاتی داریم در مورد حیل ربا و راویان صراف اند، برایمان احتمال پیش می آید نکند تاثیر گذاشته باشد، این آقایان می گویند اگر ثقه است احتمال را بگذار کنار و بدون اطمینان شخصی به این روایت عمل کن.
7. یک روایت آمده است مظمونش قابل قبول است، اما یک روایت هست از ثقه از ثقه ولی مضمون مطلب بسیار بعید از ذهنی است. کسی که می گوید خبر ثقه حجت است می گوید خبر ثقه را قبول کن مضمونش هر چه که میخواهد باشد.
8. خبر واحد حجت است، خبر مع الواسطه با بلا واسطه؟ فرقی نمی کند، مهم ثقه بودن است، کاریت نباشد که اطمینان حاصل شد یا نه اگر ثقه بود و لو واسطه بسیار است بپذیر.

پس دو مبنا در حجیت روایت است: 1. روایت ثقه حجت است و لو قرائن داد بزند من اطمینان شخصی ندارم. 2. خبری حجت است که اطمنیان شخصی به صدورش پیدا کنم و این تنها با سنجش روایات است.

آن آقایان می گویند حتی اگر وثوق شخصی به روایت پید اکردی و خبر ثقه نبود بگذاریدش کنار. ولی این طرف می گوید معیار وثوق به صدور است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.